



### بسم الله الرحمن الرحيم

جریان استصحاب در موارد شبهات مفهومی و اشکال آن

کلام در این بود: اگر شک بشود مایعی ماء مطلق است یا مضاف، و شبهه، شبهه مفهومی باشد، که اصل آن که در خارج موجود است را بتمام خصوصیات می دانیم و لکن شک داریم که آن معنایی که ظاهر از لفظ ماء است، وسیع است و این مایع خارجی را هم می گیرد یا این که آن که متفاهم عرفی است و مرتکز از لفظ ماء است عرفاً، آن مفهوم و آن معنا ضیق است و بر این موجود خارجی صادق نمی شود، در این فرض اگر حالت سابقه معلوم باشد مثل آب باران که مطلق بود، بعد به واسطه اختلاط با اجزاء ارضیه من التراب و غیر التراب، صورت سیل را پیدا کرد، طوری شد که شک داشتیم ماء بر این صادق می کند یا عنوان وحل بر آن صادق می کند، مقتضای اطلاق عبارت صاحب عروه این بود که اگر حالت سابقه معلوم بشود «أخذ بها» و حکم می شود همان طور که سابقاً مطلق بود، الان هم مطلق است.

گفتیم: جریان استصحاب در موارد شبهه مفهومی که مانحن فیه هم فرض این است از آن موارد است، مورد مناقشه و تأمل است. برای این که ظاهر ادله استصحاب، تعبد به

وجود خارجی است در جایی که بقاء وجود خارجی سابق، مشکوک باشد. شک در وجود خارجی باشد که آن که سابقاً موجود بود، همان موجود، باقی است یا نه؟ یا موجود نباشد - شینی که سابقاً تحقیق داشت، شک کند در همان تحقق که عرض کردیم تحقق هم که تعبیر می‌کنیم از ضیق خناق و ضیق بیان است و الا در آن مستصحب، ربما عدم الشیء و انتفاء الشیء می‌شود. باید آن که در خارج تحقق داشت، بقاء آن تحقق مشکوک بشود و در موارد مفهومی، آن که سابقاً محقق بود، مشکوک نیست. آن که سابقاً بود این بود که قرص شمس از افق حسی نیفتاده بود، الان قطعاً افتاده است. آن که سابقاً محقق بود، حمرة مشرقیه زایل نشده بود و از افق واقعی نیفتاده بود چون از افق حسی هم نیفتاده بود. الان هم از افق واقعی نیفتاده و حمرة مشرقیه باقی است. پس آن که به حسب خارج، عینیت دارد، بر ما مشکوک نیست. مشکوک این است: این قرص شمس که از افق حسی سابقاً نیفتاده بود، و الان افتاده؛ آیا اسم این غروب است؟ یا قبل از غروب است؟ نمی‌دانیم اسمش چیست. ما در وضع لفظ به معنای اوسع یا - وضع هم نمی‌خواهیم - ظهور اللفظ در معنای اوسع و عدم ظهور اللفظ در معنای اوسع شک داریم و استصحاب، تعیین ظهور و موضوع له نمی‌کند.

در ما نحن فیه هم آنچه که سابقاً آب و باران بود، قطعاً با این تراب و اجزاء ارضیه مخلوط شده است و دیگر در آن عدم اختلاط سابقی باقی نمانده است. این را یقین داریم و سابقاً که اختلاط نبود، الان اختلاط شده است. اما آیا اسم این مختلط، آب است یا غیر آب؟ این را نمی‌دانیم. در آن لفظ ماء شک داریم که آیا معنای مرتکزی لفظ الماء اوسع است و این را هم می‌گیرد یا معنایش ضیق است و بر این صدق نمی‌کند؟ در این موارد، ادله استصحاب قاصر هستند. تعبّد به مشکوکی است که بقاء خارجی اش مشکوک باشد. آن که سابقاً بود، بقاء همان تحقق، مشکوک باشد. در ما نحن فیه مشکوک، امر آخر است.

جریان استصحاب در ناحیه حکم از نظر مرحوم حکیم (ره)

مرحوم حکیم فرموده‌اند: ولو استصحاب در ناحیه موضوع در شبهه مفهومیه جاری

نمی‌شود و لکن در ناحیه حکم جاری می‌شود که اگر حالت سابقه اطلاق بود، استصحاب می‌کنیم «کون الماء رافعاً عن الحدث و الخبث» و طهارت سابقی‌اش را استصحاب می‌کنیم. در جایی که به مقدار کَرّ بوده و ملاقات با نجس کرده، طهارت سابقی‌اش را استصحاب می‌کنیم. کَأَنَّ نَتِیْجَه می‌دهد که این آب، آب مطلق است، یعنی آثار ماء مطلق بار می‌شود. آن احکامش را استصحاب می‌کنیم.

و اما اگر حالت سابقه، اضافه باشد، آنجا استصحاب می‌کنیم «عدم کونه رافعاً للحدث و الخبث» این تنجیزی است که رافع حدث و خبث نبود. و دیگری هم این است که تنجس تعلیقی‌اش را استصحاب می‌کنیم. می‌گوییم: سابقاً اگر با نجس ملاقات می‌کرد، نجس می‌شد، الان کما کان. بناءً بر این که این استصحاب تعلیقی جاری بشود و با استصحاب تنجیزی معارضه نکند. سابقاً که ملاقات نکرده بود پاک بود. الان که ملاقات کرده نمی‌دانیم نجس شد یا نه، استصحاب طهارت می‌کنیم.

توهم شده که در استصحاب تعلیقی، استصحاب تنجیزی با استصحاب تعلیقی معارضه می‌کند. سابقاً اگر ملاقات می‌کرد نجس می‌شد و قبلاً ملاقات نکرده بود. این استصحاب تنجیزی که نجاست تعلیقیه جاری بشود و استصحاب تنجیزی طهارت با آن معارضه نکند چون آن استصحاب مقدم بر آن است. بحثی است که در باب استصحاب تعلیقی مذکور است.

### عدم جریان استصحاب حکم و موضوع در مقام

این فرمایش ایشان درست نیست برای این که در ما نحن فیه نه می‌شود موضوع را استصحاب کرد و نه استصحاب حکم می‌شود کرد، حیث این که در باب استصحاب باید قضیه متیقنه، عین قضیه مشکوک باشد. مثل این که سابقاً این شیء، مطهر از حدث و خبث بود وقتی که به صورت باران و آب بود. این موضوعش ماء بود و بما هو ماء، مطهر از حدث و خبث بود. الان بقای آن موضوع مشکوک است. استصحاب کردن حکم در صورتی است که همان موضوع باشد. همان موضوعی که یقیناً موضوع مطهریت بود که

عبارت از ماء است، او مطهر از حدث و خبث بود. همان موضوع بود که اگر کثیر بود و با نجس ملاقات می کرد نجس نمی شد. این را یقین داشتیم. اما این سیلی که الان هست از اول مشکوک است که آیا شارع بر این، مطهریت جعل کرده یا جعل نکرده است؟ آیا بر این اعتصام در صورتی که کثر بشود، جعل کرده یا نکرده است؟ از اول مشکوک است. و به عبارت واضح؛ محتمل است ما نحن فیه از قبیل «اسراء حکم من موضوع الی شیء آخر» باشد. این داخل استصحاب نیست. محتمل است این موضوع آخر باشد و باید موضوع اول محرز باشد تا استصحاب در حکم جاری بشود.

### عدم جریان استصحاب در شبهات حکمیه و دلیل آن

علاوه بر این اشکال که استصحاب - در این مواردی که شک در عنوان مقوم داریم - در حکم جاری نمی شود، اصل استصحاب در شبهات حکمیه اعتبار ندارد حتی در آن مواردی که عنوان مقوم هم بقائش محظوظ بشود. اعتبار استصحاب مختص به شبهات موضوعیه است و اما در شبهات حکمیه جاری نمی شود. سرش این است که معارضه می کند. چون در شبهات حکمیه، حکم، امر جعلی اعتباری است. در جایی که مثلاً آبی به واسطه وقوع نجس، احد اوصاف ثلاثه اش متغیر و محکوم به نجاست بشود، بعد از این ماء را کد کثیر، زوال تغیر بشود و شک کنیم که آیا نجاستش باقی است یا باقی نیست؟ آنجا هم می گوئیم: نمی شود استصحاب نجاست کرد. اگر دلیل داشتیم عیبی ندارد. به مقتضای دلیل خواهیم گفت که نجس می شود. اما اگر دلیلی نداشتیم و نوبت به اصل عملی رسید استصحاب نجاست جاری نمی شود برای آن که نجاست، امر جعلی است. در حال تغیر آب می دانیم که نجاست بر آن جعل شده است. یک زمانی بود - آن وقتی که شریعت جعل نشده بود - که نه آن نجاست در آن حال مجعول بود، نه نجاست بعد زوال تغیر مجعول بود. بعد می دانیم عدم جعل نسبت به یک حال، مبدل به جعل شد در حال تغیر، نجاست مجعول است. شک می کنیم عدم جعل ازلی نسبت به حال عدم زوال تغیر در آن عدمش باقی است یا نه، احتمال می دهیم در همان عدم ازلی اش باقی بماند.

استصحاب بقای نجاست بعد از زوال تغیر، معارض است با استصحاب عدم جعل نجاست نسبت به حال زوال تغیر. چون نجاست، امر جعلی است حکم است و استصحاب عدم این حکم با استصحاب بقای حکم فعلی سابقی معارضه می‌کند. در شبهات حکمیه که می‌گوییم: استصحاب اعتبار ندارد، سر عدم اعتبار، این معارضه است. همیشه استصحاب بقای حکم سابقی با استصحاب عدم جعل آن حکم علی نحو السعة و الاطلاق معارضه می‌کند. حکم علی نحو السعة و الاطلاق جعل نشده است بنحوی که حتی حال بعد زوال تغیر را هم بگیرد. نمی‌خواهیم بگوییم: حکم ضیق جعل شده است و نمی‌خواهیم آن را اثبات کنیم. چون محرز است که نجاست در حال تغیر، جعل شده است. بود تغیر، جای اصل نیست. کلام در آن عموم جعل و سعة جعل است که حال زوال تغیر را هم بگیرد. احتمال می‌دهیم عدم جعل نسبت به حال عدم تغیر یعنی زوال تغیر در عدمش باقی بماند. بدان جهت این منشأ این است که استصحاب در شبهات حکمیه اعتباری ندارد.

### لزوم احراز عنوان مقوم برای جریان استصحاب

علاوه بر این که استصحاب در شبهات حکمیه اعتباری ندارد و در ما نحن فیه، شبهه، شبهه حکمی است، شک هم در عنوان مقوم است. اگر استصحاب در شبهات حکمیه هم حجت بشود، در مواردی حجت است که شک در بقاء عنوان مقوم محرز بشود، آن چه به نظر عرف، عنوان بر حکم سابقی است، بقائش محرز بشود مثل نجاست ماء متغیر. آن که به نظر عرف معروض نجاست است و نجاست بر آن جعل شده است آب است. منتها این تغیر به نظر فهم عرفی، علت حدوث این نجاست است که شارع بر این آب جعل کرده است. علت این که نجاست را اعتبار کرده، تغیر این ماء است. منتها این علت است و به طوری است که اگر تغیر برود باز نجاست می‌ماند چون بحدوثه، علة الحدوث و بقاء الحکم است.

بعضی امور است که حدوثش علت حدوث الحکم و بر بقاء الحکم می‌شود. مثل

شخصی که حدّ شرعی بخورد پشت سرش نماز خوانده نمی‌شود. «المحدود لا یصلی خلفه» این حدّی که بر شخصی جاری بشود، وقتی که حادث شد، موجب می‌شود که عدم جواز اقتداء حادث بشود و باقی بماند. ولو این محدود، بعد از زهّاد روی زمین بشود، نمی‌شود پشت سرش نماز خواند. چون حدوث این حکم، علت حدوث حکم و بقاء حکم است. این هم به مناسبت حکم و موضوع فهمیده می‌شود چون محدود در حالی که حد به او می‌زنند که پشت سرش نماز نمی‌خوانند. آن که «وقع علیه الحد فی آن لا یصلی علیه» ولو عادل باشد، مقتضای اطلاق ادله این است.

تارة حدوث حکم، دائر مدار حدوث شیء و بقاء حکم هم دائر مدار بقاء همان شیء می‌شود که می‌گویند: علت حدوث، علت بقاء حکم نیست. علت که می‌گوییم از باب ضیق بیان است. در احکام، علت نمی‌شود. یعنی آن جهتی که به واسطه آن جهت، شارع حکم را جعل کرده، آن حدوثش موجب شده است که حکم مستمر را جعل کند. تارة هم نه. حدوثش موجب حدوث حکم، بقائش هم موجب بقاء حکم است. بعضی از این موارد در شرع برای ما محرز است.

در بعضی موارد شک می‌شود که آیا این شیء حدوثش علت حدوث حکم و بقاء حکم است یا حدوثش موجب حدوث حکم و بقائش موجب بقاء حکم است؟ اگر جایی شک کردیم و فرضاً که نفهمیدیم حدوث التّغیّر در ماء کثیر موجب می‌شود که نجاست حادث بشود و باقی بماند، ولو تغیر فی ما بعد زائل بشود یا این که حدوث التّغیّر موجب حدوث النّجاسة و بقائش موجب بقاء النّجاسة می‌شود، اگر تغیر رفت در ماء را که فرضاً، دلیل نداشتیم که احتمال بدهیم نجاست مرتفع شده باشد، در این موارد که عنوانی که مقوم حکم است، باقی است، استصحاب جاری می‌شود. البته عنوان مقوم به نظر عرف که می‌گویند: ماء نجس شده، می‌گویند: ماء کثیف شده. قذارت مال ماء است. اگر این عنوان باقی بماند، استصحاب می‌شود. مفروض این است در ما نحن فیه که در اضافه و اطلاق ماء شک داریم، شک داریم که آب که رافع حدث و خبث است، اصل آب بر این صدق می‌کند یا نه؟ شک در بقاء همان عنوان مقوم داریم که به نظر عرف هم مقوم است.

در این موارد، استصحاب حکمی جاری نیست.

پس اولاً: استصحاب، استصحاب شبهه حکمی است. ثانیاً این استصحاب حکمی اگر جاری بشود در مواردی جاری می‌شود که عنوانی که موضوع حکم است، بقائش محرز بشود. و ثالثاً: این که استصحاب تعلیقی جاری نمی‌شود. ولو گفتیم: استصحاب در شبهات حکمیه جاری است، ولو گفتیم: در مواردی که عنوان مقوم هم باقی نماند باز جاری می‌شود، اما استصحاب تعلیقی جاری نمی‌شود. و این در محلش مقرر است که در آنجا باید مفصل بحث بشود.

### خلاصه بحث در مورد مایع مشکوک من حیث الاطلاق و الاضافه

فتحصل مما ذکرنا؛ اگر در مایعی من حیث الاطلاق و الاضافه شک کنیم و بخواهیم حالت سابقه‌اش را ملاحظه کنیم تا استصحاب کنیم، این دلیلی ندارد. چه حالت سابقه عنوانی‌اش را استصحاب کنیم، چه حکمش را استصحاب کنیم، فرقی نمی‌کند. بدان جهت آنچه را که نمی‌دانیم آب است یا غیر آب؟ اگر انسان با آن وضو بگیرد یا غسل کند، گفتیم: حدش باقی است، چون استصحاب دیگری در بین هست. آن وقتی که با این غسل نکرده بودم، غسل بالماء موجود نشده بود، الان نمی‌دانم غسل بالماء موجود شد یا موجود نشد؟ استصحاب می‌گویید: غسل موجود نشده است.

اگر در این استصحاب هم چنین مناقشه‌ای بشود: این استصحاب جاری نیست، چون احتمال می‌دهیم این آب باشد و شبهه مفهومی است. اگر این را هم غمز عین کنیم که غمز عین می‌کنیم، استصحاب عدم جعل طهوریت بر این مایع، بلا معارض است. ما شک می‌کنیم در این که آیا شارع مطهریت را بر این سیل جعل کرده یا جعل نکرده؟ حکم جعلی است. یک وقتی بود قطعاً جعل نشده بود، الان احتمال می‌دهیم آن عدم جعل نسبت به این باقی بماند. عدم ازلی. استصحاب می‌کنیم عدم جعل مطهریت را بر این، مقتضای این است که این مطهر نیست. پس در ما نحن فیه مرجع، استصحاب عدم جعل طهوریت و مطهریت است بر این سیلی که به شبهه مفهومی معلوم نیست ماء باشد و این

استصحاب در اینجا بلا معارض است. اما در موضوعش یعنی موضوع حدث، می شود استصحاب کرد در صورتی که شبهه، شبهه مفهومی نباشد، اما اینجا شبهه، شبهه مفهومی است. احتمال می دهم غسل به ماء محقق شده باشد. روی این اساس، مرجع در ما نحن فیه استصحاب عدم اغتسال بالماء نیست چون احتمال می دهم ماء باشد و این اغتسال، اغتسال بالماء باشد. لذا مورد، مورد استصحاب عدم جعل مطهریت للماء است. استصحاب عدم جعل مطهریت للماء جاری است و مقتضایش این است که این آب، رافع حدث و خبث نیست. مطهریت به معنای این که این، رافع حدث و خبث باشد. و اما نسبت به این که اگر با نجس ملاقات کرد، قلیل شد که یقیناً نجس است مطلق بشود یا مضاف، اما اگر کثیر باشد، مرجع در ما نحن فیه، اصالة الطهارة است.

#### نظر محقق نائینی (ره) در عام متضمن یا ملزوم با حکم الزامی

مرحوم نائینی مطلبی در ما نحن فیه دارد که به این مورد اختصاص ندارد. ایشان یک ادعایی فرموده است که اگر آن دعوا ثابت بشود و همیشه به آن قاعده‌ای که فرموده عمل بشود، در ما نحن فیه هم باید عمل بشود. آن قاعده چیست؟

ایشان فرموده است: اگر عامی متضمن حکم الزامی باشد، -الزامی یعنی وجوب و حرمت- یا عام، چیزی باشد که ملزوم حکم الزامی است. مثل این که عام، نجاست است. نجاست که امر وضعی است، خودش حکم الزامی نیست -وجوب و حرمت- ولیکن ملازم حکم الزامی است. بر شئی که نجاست جعل شد، نمی شود آن را خورد، شرب و اکلش حرام می شود و با آن نمی شود وضو گرفت و غسل کرد. ملزوم، ملزومی است که لازم حکم الزامی است. اگر عامی باشد که خودش حکم الزامی است یا حکم عام جکمی باشد که ملزوم حکم الزامی است و از این، یک عنوان وجودی استثناء بشود که قهراً عنوان وجودی، حکم ترخیصی پیدا می کند. چون حکم عام، الزامی است یا ملزوم حکم الزامی است. آن عنوان وجودی که استثناء شده، حکم ترخیصی پیدا می کند. مثل این که مولا به عبدش گفته: «لا تدخل علیّ احد». امروز کسی پیش من نیاید. بعد گفته

است: «الأصدقائی». می بینید عام، حکم الزامی است. عنوانی که از آن خارج شده است عنوان وجودی است، آن که صداقت دارد. ایشان فرموده در این موارد، متفاهم عرفی این است تا مادامی که آن عنوان وجودی که ترخیص است، احراز نشود به حکم عام اخذ می شود. اگر در یک موردی حکم ترخیصی احراز نشود، به آن حکم الزامی اخذ می شود. بنا بر آن قاعده، مانحن فیه هم همین جور است. برای آن که شارع حکم کرده است به تنجس کلّ الاشیاء به ملاقات نجس. تمام اشیاء، نجس می شوند الا الماء الکرّ. از این عام، این عنوان وجودی استثنا شده است. در مقام شک می کنیم که این ماء، ماء کرّ است یا نیست باید حکم به تنجس بشود، ولو شبهه، شبهه مفهومی است چون از عام، عنوان وجودی استثنا شده است. اگر بخواهیم حکم ترخیصی را ثابت کنیم، باید آن را احراز کنیم و الا اگر احراز نشود کأن حکم عام ثابت است. اگر این حرف تمام بشود، هم شبهه موضوعیه را می گیرد و هم شبهه مفهومیه را می گیرد.

#### اشکال استناد بر قاعده مرحوم نائینی (ره)

ولکن این قاعده تمام نیست. چه کسی گفته: اگر عام حکم الزامی داشته باشد یا ملزوم حکم الزامی باشد و عنوان وجودی از آن استثنا بشود، در مواردی که عنوان وجودی احراز نشده، تمسک به عام می شود؟ در هیچ جا ما این حرف را قبول نداریم چه شبهه موضوعی باشد، چه شبهه مفهومی باشد. برای این که در بحث عام و خاص مقرر است وقتی که عنوان وجودی استثنا شد، حکم عام مقید می شود. آن اشخاصی می شوند که صدیق نباشند. در صورتی که به شبهه موضوعیه احتمال بدهیم که این صدیق است، یا به شبهه مفهومیه احتمال بدهیم که صداقت معنایش این است، این هم صدیق است، چه جور اینجا حکم عام را جاری کنیم!؟

#### اشکال تمسک تنقیح به اصالة الطهارة در شبهه مفهومیه

ولکن تعجب از تنقیح است که ایشان در ما نحن فیه در مائی که معلوم نیست ماء

است یا مضاف است؛ شبهه هم، شبهه مفهومی است، به اصالة الطهارة تمسک کرده‌اند. تعجب از ایشان است، چون یک قاعده‌ای در باب عام و خاص هست که پیش همه مسلم است و آن قاعده این است که اگر عامی وارد شده باشد و بعد یک مخصّص منفصلی به آن عام وارد شده باشد و آن مخصّص منفصل من حیث المفهوم مجمل بشود، امرش دائر بین الاقل و الاکثر بشود، دلیل گفته: «اکرم کل عالم»، یک دلیل دیگر آمده «لا تکرم الفساق من العلماء» و ما نمی‌دانیم آیا فاسق، مطلق مرتکب معصیت است یا فاسق آن کسی است که «ارتکب کبیره او اصرّ بالصغیره»؟ قهراً کسی که مرتکب کبیره است یا مصرّ به صغیره است از تحت «اکرم کل عالم» خارج شده، اما آن که صغیره را بلا اصرار مرتکب شده است یا می‌شود، این خارج شده یا نه، در اینجا چه کار می‌کنیم؟ به عام تمسک می‌کنیم. اینجور است.

بنا بر مطلب صاحب تنقیح، اگر ما عامی داشتیم که «کل الاشياء تتنجس بملاقاة النجاسة» آن موثقه عمار ساباطی<sup>(۱)</sup> بود که در آن مائی که فاره افتاده بود وارد شده بود. امام علی<sup>(ع)</sup> فرمود: «یغسل کلّ ما اصابه ذلك الماء» یعنی هر چیزی که این ماء نجس به آن اصابت کرد نجس می‌شود. ایشان فرمود: مایع باشد یا غیر مایع همه را می‌گیرد. این ماء به هر چیزی اصابت کرده باشد، نجس می‌شود. حتی ماء کز را هم می‌گیرد. اگر آن ماء به ماء کز برسد باز نجس می‌شود. عموم آن را می‌گیرد. مستها دلیل مخصّص داریم. دلیل مخصّص ما، ماء الکر است «الماء اذا بلغ قدر کز لا ینفعل». ماء کز را استثنا می‌کنیم. ماء من حیث المفهوم مجمل است. قدر متیقن دارد. آن قدر متیقن‌اش که غیر این نحو از سیل است خارج می‌شود و لا ینفعل. اما مثل این سیل هم از تحت آن عموم که «یغسل کلّ ما اصابه» خارج شده یا نه، دلیل که نداریم. مخصّص ما مجمل است. آن «الماء اذا بلغ قدر کز لا ینفعل» از تحت این عمومی که هست، مقدار متیقنش خارج می‌شود و اما مقدار مشکوکی که مثل این سیل باشد که وحل است یا ماء، «یغسل کلّ ما اصابه» این را

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الماء المطلق باب ۴، ح ۱

می‌گیرد. بنا به مسلک ایشان باید حکم به نجاست بشود.

اما این حرف بر ما وارد نیست. ما به اصالة الطهارة رجوع می‌کنیم. چون سابقاً گفتیم: «یغسل کلّ ما اصابه» مایعات را نمی‌گیرد. آن اشیائی را می‌گیرد که قابل غسل است. «یغسل کلّ ما اصابه» آن اشیائی را می‌گیرد که قابل غسل اند. مضاف یا ماء مطلق را نمی‌گیرد چون اینها قابل غسل نیستند. بنا بر حرف ما، در اجمال مخصص، عمومی نداریم که به آن تمسک کنیم. بنا به مسلک ایشان عمومی داریم که مخصصش هم مجمل است مفهوماً و باید به آن عموم تمسک کرد.

بله؛ بنا به گفته ما یک عمومی در مایعات داریم که در موثقه ابی بصیر<sup>(۱)</sup> بود که در سؤر کلب وارد شده بود که «لا تشرب من سؤر الكلب الا ان یکون حوضاً کبیراً یستقی منه» آنجا بله عموم بود. هر مایعی که مباشر با کلب باشد، سؤر است و نجس می‌شود، فقط کرّ من الماء از آن استثنا شده است که «حوضاً کبیراً یستقی منه». مفهوم، مجمل است. عام داریم ولكن در آن عام، مخصص، متصل است. مخصصی که متصل باشد و مجمل باشد، عام را هم مجمل می‌کند؛ دیگر نمی‌شود به آن عام تمسک کرد.

پس بنا بر حرف ما، عمومی نداریم که به آن تمسک کنیم. شک داریم که این مایع کثیر، آب است که نجس نشود، یا مضاف است که نجس بشود؟ به «کل شیء طاهر» تمسک می‌کنیم. استصحاب که جاری نشد، عمومی هم که نداریم لذا به قاعدة طهارت رجوع می‌شود. اما بنا بر مسلک صاحب تنقیح که عمومی داریم که «یغسل کل ما اصابه ذلک الماء» مایعات را هم می‌گیرد. مخصص که اخبار کرّ است مجمل است و در مورد اجمال، باید به آن عموم تمسک بشود و باید حکم به نجاست بکنند، در جایی که شبهه، شبهه مفهومی باشد. ولكن، من العجب این است که در شبهه مفهومی در ما نحن فیه به اصالة الطهارة رجوع کرده‌اند.

و الحمد لله رب العالمین.

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الماء المطلق، باب ۹، ح ۳